بحران انباشت و دولتِ پلیسیِ جهانی[1]

ویلیام. آی. رابینسون [2]

ترجمه: نازنین و یامین

پل باران و پل سوییزی در اثر کلاسیک‌شان «کاپیتالیسم انحصاری»[3] چنین استدلال کردند که سیستم کاپیتالیستی برای خلاصی از انباشتِ[4] هرچه بیشترِ ارزش اضافی، به سطوح هرچه بالاتری از مخارج نظامی نیاز دارد. آنها با استناد به افزایش بودجه پنتاگون نوشتند: «بنظر می‌رسد که بالاخره سرمایه انحصاری، پاسخ به سوال *روی چه* را یافته است... حکومت *روی چه* چیزی باید هزینه کند تا مانع از فرورفتنِ سیستم در باتلاقِ رکود شود؟ روی تسلیحات، و تسلیحاتِ بیشتر و بازهم بیشتر».[5] از اینرو مفهوم «کینزیسم نظامی»، که در دوره پس از جنگ جهانی دوم بکارگرفته شد، به افزایشِ بودجه نظامی‌ای اشاره داشت که به قصد جبرانِ رکود اقتصادِ کاپیتالیستی انجام گرفت؛ همانطوریکه سیاستهای کینزی، در شکل عام خود، بدنبال ایجادِ تقاضا و تحریک اقتصاد بودند.

حال پس از نیم قرن، زمان آن فرا رسیده تا درکمان را از رابطه مابین کاپیتالیسم و نظامی‌سازی [میلیتاریسم] تازه کنیم. اگر اشاره «کنیزیسم نظامی» به خرید سیستمهای تسلیحاتی و تجهیزات نظامی از پیمانکارانِ صنایع نظامی توسط دولت بود تا از این طریق سوبسیدی به سرمایه خصوصی بپردازد، در سالهای اخیر و بخصوص پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، میلیتاریزه کردنِ اقتصاد جهانی و جامعه، بمراتب وسعت بیشتری یافته است. در اینجا پیشنهادم این است که مفهوم «دولتِ پلیسیِ جهانی» [بجای کینزیسم نظامی] معرّف بهتری برای این لحظه تاریخیِ جدید است. یک دولت پلیسی جهانی در حال ظهور است تا پاسخگوی بحرانِ کاپیتالیسم جهانی‌ای باشد که از نظر ابعاد ـ گستردگیِ جهانی، وسعت تخریبِ محیط زیست، وخامتِ اوضاع اجتماعی و مقیاس خشونتی که در سراسر جهان به کار گرفته ـ بی‌سابقه است.

دولت پلیسی جهانی، به سه تحول که باهم در ارتباط درونی هستند، اشاره دارد. اول، سیستمهای فراگیرِ کنترلِ اجتماعی توده‌ای، سرکوب و جنگ هستند که توسط گروههای حاکم در همه جا مستقر شده‌اند تا از شورش بالفعل و بالقوه طبقه کارگر و بشریت مازاد[6] جلوگیری کنند. دوم، چگونگیِ وابستگیِ بیشتر و بیشترِ اقتصادِ جهانی به توسعه و بکارگیری این سیستمهای جنگی، کنترلِ اجتماعی و سرکوب هستند که صرفا بمثابه ابزارِ سودآفرینی و ادامه انباشتِ سرمایه در هنگامِ رودررویی با رکود عمل می‌کنند (که من از آن به عنوان انباشتِ میلیتاریستی یا انباشت بواسطه سرکوب نام می‌برم) که هم اکنون فراتر از کینزیسم نظامی رفته است. سوم حرکتِ پُرشتاب بسوی استقرار نظام‌های سیاسی‌ای است که می‌شود تحت نام فاشیسم قرن ۲۱، یا حتی در مفهوم عام‌تر، بعنوان توتالیتاریسم توصیف‌شان کرد.

در رابطه با دولتِ پلیسِی جهانی می‌خواهم بر چگونگی همگرایی فزاینده‌ای تاکید کنم که در رودرویی با «اشباع انباشت» (overaccumulation) و رکود، میان نیازِ سیاسیِ سرمایه جهانی به کنترلِ اجتماعی و سرکوب، با نیازِ اقتصادی‌اش به انباشتِ مستمر وجود دارد. سرمایه فراملیتی تقریبا همه جمعیت جهان را تابع منطق و سلطه‌اش نموده است. به این معنی، جمعیت جهان تحتِ سلطه دیکتاتوریِ طبقه کاپیتالیستِ فراملیتی [تی.سی.سی] (transnational capitalist class, or TCC) قرار دارد. تی.سی.سی بمثابه فراکسیونِ هژمونیکِ سرمایه در مقیاس جهانی، چه بلحاظ درونی و چه سیاسی، یک گروه یکپارچه و

متحد نیست. بلحاظ ساختاری، [این فراکسیون] بواسطه پاگیری‌اش در عرصه جهانی، در مقایسه با بازارها و شبکه‌های انباشتِ ملی، متمایز می شود؛ و به این معنی، منافع طبقاتی و چشم‌اندازِ مشترکی را در پیشبردِ گلوبالیزاسیونِ کاپیتالیستی دنبال می‌کند.[7] در اینجا منظورم، دیکتاتوری در معنای لغت شناختی (etymological) است؛ به این معنی که سرمایه فراملیتی شرایطی را دیکته می‌کند که میلیاردها انسان در اقتصاد و جامعه جهانی باید تحت آن زندگی کنند. به این خاطر این بسیار فراگیرتر، قدرتمندتر، گسترده تر و مرگبارتر از سایر نمونه‌های تاریخی است. بعلاوه درعین‌حال، منظورم از دیکتاتوری، یک مفهومِ تصویری figurative است؛ که اگر تغییری [در اوضاع] رُخ ندهد، ما را بسوی دیکتاتوری سیاسی تی.سی.سی پیش خواهد برد؛ زیرا که [تی.سی.سی] مشغول تحمیل و تثبیت حاکمیتش، از طریق دولت پلیسی جهانی‌ای است که در مناطق مختلف جهان به اشکال گوناگون عمل می‌کند.

این دیکتاتوری، یک عکس‌العمل است. ما شاهد ریزشِ هژمونیِ کاپیتالیسم جهانی، در سراسر دنیا هستیم. اگر طبقه کارگر و مردمان تحتِ ستم منفعل بودند، نیازی به چنین سرکوب و کنترلی نبود. گرامشی مفهوم هژمونی را برای توضیح دستیابیِ گروههای حاکم به اشکال باثباتِ حکومتی، از طریق سلطه مبتنی بر «توافق» نیز بکار برد. درک گرامشی از هژمونی[8] اشکال مختلفی دارد که بطور خلاصه عبارتند از سلطه قهری و سلطه توافقی.[9] هژمونی به این معنی است که ارزشهای اخلاقی و فرهنگی، کُدهای رفتارِ عملی، و جهان‌نگری طبقات یا گروههای سلطه‌گر، در بخشی از طبقات تحت‌سلطه درونی می‌شود؛ و در مجموع، معنی‌اش این است که منطقِ اجتماعیِ خودِ سیستمِ سلطه، توسط ستمدیدگان پذیرفته می‌گردد. تفاوت این دیکتاتوری با یک دیکتاتوریِ تمام عیار یا یک رژیم توتالیتر در این است که در نظم هژمونیک، اگرچه زور و اجبار نیز وجود دارد، اما پشت‌سرِ کنترلِ ایدئولوژیک و سایر اشکالِ موافق‌سازی عمل می‌کند. اما اینک، این شورشِ مردمان تحت‌ستم و استثمارشدهٔ سراسرِ جهان است که دارد فروپاشی وسایل اِعمالِ سلطه توافقی را اعلام می‌کند؛ چیزی که تی.سی.سی را ناچار ساخته تا بطور فزاینده‌ای به زور و سرکوب روی بیاورد.

بحران سرمایه داری جهانی

هر بخش مهم از بحرانِ سیستمِ کاپیتالیستی جهانی، امکانِ بالقوه یک تغییرِ سیستمیک را به نمایش می‌گذارد. هر اقدامی مثل ریزشِ مقبولیتِ سیاسی دولت، اوج‌گیری مبارزات طبقاتی و اجتماعی، و درگیری نظامی، می‌تواند به بازسازی سیستم بیانجامد؛ که [این خود می‌تواند] در قالب یک ترکیب جدید از موسسات، روابط طبقاتی نوین و فعالیتهای انباشتِ نو ظاهر شود، که در نهایت به تثبیتِ مجددِ سیستم و راه‌اندازی مجددِ توسعه کاپیتالیستی خواهد انجامید. بحران حاضر مشترکاتی با بحرانهای ساختاریِ بزرگِ پیشین -مثل بحرانهای دهه های ۱۸۸۰، ۱۹۳۰ و ۱۹۷۰- دارد. اما به نظر من، در بحران حاضر جوانب شش‌گانه‌ای وجود دارد که با هم بلحاظ درونی مرتبط هستند. [این موارد] در بحرانهای پیشین وجود نداشتند و بنظر می‌رسد که بازسازیِ سادهٔ سیستم، نخواهد توانست ثبات دوباره‌اش را بدان بازگرداند.[10] به این معنی، بقایِ ما، درگرو انقلاب علیه کاپیتالیسم جهانی است.[11] این جوانب شش‌گانه، مجموعا آن «تصویر بزرگ» را نشان می‌دهند که در متن آن، دولت پلیسی جهانی توانست ظهور کند.

۱- سیستم بسرعت به مرز محدودیتهای اکولوژیکیِ بازتولیدش نزدیک می‌شود. ما هم اکنون نقاط غیرقابل بازگشتی را در خصوصِ تغییرات آب و هوایی، چرخه ازت و نابودی تنوع موجودات، پشت‌سر گذاشته‌ایم. اما این نخستین بار است که رفتارِ انسان با زمین، به چنان تغییرات مهمی در سیستم کره زمین انجامیده که ششمین انقراض عظیم، بشریت را تهدید می‌کند.[12]

ابعاد اکولوژیکِ بحران جهانی، توسط جنبش جهانیِ عدالتِ زیست-محیطی، در صدر دستورِکار اقداماتِ جهانی قرار داده شده است. جوامع انسانی، در سراسر جهان، آنجایی که علیه غارتِ منابع زیست-محیطی‌شان توسط شرکتهای فراملیتی،

قدعَلم می‌کنند، زیر فشار و سرکوب فزاینده قرار می‌گیرند. اگرچه نمی‌شود تنها کاپیتالیسم را مسئول بحران اکولوژیک دانست، با اینحال تصورش سخت است که بتوان راه‌حلی برای فجایع زیست محیطی، در درون سیستم کاپیتالیستی پیدا نمود؛ سیمستمی که بمنظور انباشت، به سرمایه، انگیزه‌ای کینه‌توزانه داده و به پروسه کالاییِ‌سازیِ طبیعت، شتاب بخشیده است.

2- درجهٔ قطبی‌شدنِ اجتماعی و ابعادِ نابرابری -در سراسر جهان- به حدّ بی‌سابقه‌ای رسیده‌است. در سال ۲۰۱۶، تنها ۱% از ثروتمندترین‌هایِ دنیا، بر نیمی از ثروت جهان، و ۲۰% شان بر ۹۵% آن کنترل داشتند؛ حال آنکه ۸۰% مردم دنیا می‌بایست تنها با ۵% ثروت باقیمانده زندگی می‌کردند.[13] این نابرابریِ فزاینده، مشکلِ مزمنِ اشباعِ انباشتِ کاپیتالیسم را تشدید می‌کند: تی.سی.سی نمی‌تواند یک راه‌حل تولیدی برای تخلیه حجمِ فوق‌العاده زیادِ انباشتِ اضافی‌اش پیدا کند؛ که این نتیجتا به رکود مزمن در اقتصاد جهانی منتهی می‌شود (به سرفصل بعدی مراجعه کنید). این درجه از قطبی شدن اجتماعی، اِعمال کنترل اجتماعی، توسط گروههای سلطه‌گر را به چالش می‌کشد.

همانطور که ترامپیسم در ایالات متحده، و نیز رشدِ عریانِ راست‌گرایی و جنبشهای نئوفاشیست در اروپا بصراحت نشان داده‌اند، پروسه موافق‌سازی، از جمله، شاملِ دستکاری ترس و ناامنی در میان پایینی‌ها نیز می‌شود؛ بنحویکه اضطرابِ اجتماعی بسوی قربانیانِ بی‌تقصیر (scapegoated) هدایت می‌گردد. این مکانیسم روانی-اجتماعی که بمنظور جابجایی اضطرابِ توده‌ای صورت می‌پذیرد، پدیده تازه‌ای نیست؛ اما بنظر می‌رسد که این پدیده در سراسر جهان، در هنگام رودررویی با بی‌ثباتیِ ساختاریِ گلوبالیزاسیونِ کاپیتالیستی، رو به افزایش می‌گذارد. حفظ نابرابریِ شدید اجتماعی، به خشونتِ افراطی و سرکوبی نیاز دارد که در قالب پروژه های فاشیستی قرن ۲۱ خودنمایی می‌کنند.

سوم، گستردگیِ ابعادِ وسایل اِعمال خشونت و کنترلِ اجتماعی، بی‌سابقه است. به همین ترتیب، شدت و تمرکز کنترل بر وسایل جهانی ارتباطات، تولید و گردش نمادها، تصاویر و دانش، رُشد بی‌سابقه‌ای یافته‌اند. جنگهای کامپیوتری، جنگ با هواپیماهای بی‌سرنشین، رُبات‌های سرباز، بُمب‌های سنگرشکاف، نسل جدیدِ تسلیحات هسته‌ای، نظارت ماهواره‌ای، جنگ سایبری، تکنولوژی کنترل فضایی و غیره، سیمای جنگ را تغییر داده و به شکل عام‌تر، چهره سیستمهای کنترلِ اجتماعی و سرکوب را عوض کرده‌اند. ما به جامعه مبتنی بر نظارت پان‌اُپتیکال رسیده‌ایم؛ جایی که با افشاگری ادوارد اسنودن، در سال ۲۰۱۳، عیان شد. ما به عصرِ کنترلِ اندیشه، بتوسط آنهایی که جریانِ جهانی ارتباطات و تولیدِ نمادها را در کنترل خود دارند، رسیده‌ایم. اگر بحرانِ کاپیتالیستی جهانی به جنگ جهانی جدیدی منتهی شود، دامنه ویرانی بی‌سابقه خواهد بود.

چهارم، ما داریم به محدودیتِ زیاده‌گستری کاپیتالیسم می‌رسیم. به این معنی که دیگر سرزمین مهم و تازه‌ای باقی نمانده تا در کاپیتالیسم جهانی ادغام شود؛ و مناطق جدید برای کالایی سازی، در حال خشک شدن هستند. خودگستراني، در طبیعتِ سیستم کاپیتالیستی است. در تک‌تک بحرانهای ساختاریِ پیشین، سیستم، یک دور از توسعه فشرده را پشت‌سر گذاشته است؛ از موج فتوحات استعماری در قرنهای پیشین گرفته تا ادغام کشورهای سوسیالیستی سابق، هندوستان و چین در [سیستم کاپیتالیستی] که در اواخر قرن ۲۰ و اوایل قرن ۲۱ رخ داد و ادغامِ سایر مناطق که در حاشیه و بیرون از سیستم بودند. دیگر سرزمین تازه‌ای برای سرمایه‌گذاریِ کاپیتالیسم باقی نمانده‌است. بعلاوه، خصوصی‌سازیِ تحصیل، بهداشت و درمان، آب و برق، خدماتِ حیاتی و خصوصی‌سازیِ املاکِ عمومی، به ادغام کردن محدوده‌هایی از جامعه جهانی به «فضای سرمایه» مشغولند که [پیشتر] خارج از کنترل سرمایه بودند؛ این روند بقدری شدید است و تا اعماقی نفوذ کرده که مشابهش پیش‌تر دیده نشده است. چه چیز دیگری هست که باید به کالا بدل شود؟ سیستم الان به کجا می‌تواند گسترش پیدا کند؟ فضاهای جدید تنها باید از طریق سرکوب خشونت بار گشوده شوند و مردمان این عرصه‌ها، باید توسط دولت پلیسی جهانی سرکوب شوند.

پنجم، انبوه جمعیت «بشریت اضافی» که در «سیاره زاغه نشینان» سکونت دارد، شدیدا در حال رشد است.[14] اینان از اقتصاد تولیدی بیرون انداخته شده، به حاشیه رانده شده و تحت سیستمهای پیچیده کنترلِ اجتماعی و تخریب قرار داشته و در چرخه مهلک نداری، استثمار و محرومیت گرفتار آمده‌اند. بحرانهای [اقتصادی]، این فرصت را برای سرمایه فراهم می‌کند تا پروسه اجبار به بارآوری بیشتر، توسط تعدادِ کارگرانِ کمتر را، شتاب دهد. در واقع در جریان گلوبالیزاسیون، همه پروسه‌هایی که نیروی کارِ اضافی خلق می‌کنند، شتاب بیشتری می‌گیرند. بازسازماندهیِ فضای جهانی، به سرمایه فراملیتی کمک می‌کند تا قدرت منطقه‌ای کارگران سازمانیافته را درهم‌بشکند و روابط کار-سرمایه نوینی را مبتنی بر تشتت، انعطاف‌پذیری و ارزانی نیروی کار، به آنان تحمیل نماید. این تحولات، بهمراه دوره ای جدید و گسترده از انباشت اولیه، و جابجا کردن صدها میلیون، به رشد یک ارتش جهانی جدید از نیروی کارِ اضافی می‌انجامد که بمراتب فراتر از ارتش کار ذخیره‌ای است که مارکس بحث‌اش را کرده بود. کاپیتالیسم جهانی، مصرفِ مستقیمی برای بشریت اضافی ندارد؛ هرچند که غیرمستقیم از آنها سود می‌برد، چرا که در همه جا به کاهش دستمزدها کمک می‌کنند، و امکان ایجاد سیستمهای جدیدِ بردگیِ قرن بیست و یکمی را امکانپذیر می‌سازند.

گروههای سلطه‌گر با این چالش روبرویند که چگونه شورشِ بالقوه و بالفعل این بشریتِ اضافی را کنترل کنند. بعلاوه، بشریتِ اضافی قادر به [پرداخت بمنظور] مصرف نیست؛ از اینرو هرچه بر تعدادشان اضافه شود، مشکلِ اشباعِ انباشت تشدید می‌شود.

ششم، یک تناقضِ سیاسی حاد، در درون کاپیتالیسم جهانی وجود دارد: گلوبالیزاسیون اقتصادی در درون سیستمی شکل می‌گیرد که بر ملت-دولتِ صاحبِ اتوریته سیاسی، استوار است. دستگاه دولتِ فراملیتی، در مرحله ابتدایی بسر می‌برد و قادر نیست جایگزین دولت-ملتی شود که در رهبری است؛ به همین دلیل، دولتِ فراملیتی، قدرت و اتوریته کافی برای سازماندهی و ایجاد ثبات در سیستم، و تحمیلِ مقررات بر سرمایه فراملیتی را ندارد. در عصر گلوبالیزاسیونِ کاپیتالیستی، حکومتها باید در جهت جذبِ سرمایه‌گذاری شرکتهای فراملیتی به سرزمین ملی [خودی] فعالیت کنند؛ و این امر مستلزم آن است که همه شروط نئولیبرالیستی، برای سرمایه فراهم شود؛ یعنی فشار به پایینی‌ها از طریق کاهش دستمزد، مقررات‌زدایی، ریاضت اقتصادی و غیره؛ که همه اینها منجر به تشدید نابرابری، فقر، و بی‌امنیتی در میان طبقات کارگر می‌شود. دولتهای ملی با یک تناقض مواجهند: از یک سو به تسهیل شرایط برای انباشت سرمایه فراملیتی در سرزمین‌شان نیاز دارند و از طرف دیگر محتاجِ مقبولیت سیاسی هستند. نتیجتا دولتها، در سراسر جهان، با بحرانهای فزاینده مقبولیت سیاسی روبرویند. این شرایط موجب گیجی شدید و [اتخاذ] سیاستهای بوضوح متناقضی شده‌اند که درضمن می‌توانند خیزشِ مجددِ نیروهای راستِ افراطی و نئوفاشیستی، با بیانات ناسیونالیستی و سیاست حمایت از محصولات داخلی را در کنار مواضعِ نئولیبرالیستی توضیح دهند.

اشباع انباشت: پاشنه آشیل کاپیتالیسم

از نظر ساختاری، چرخش بسوی تاسیس دولت پلیسی جهانی، چه بسا در تناقض اصلی کاپیتالیسم، یعنی اشباعِ انباشت، ریشه داشته‌باشد که با ابعاد شش‌گانه بحران جهانی -که فوقا بحث شد- درهم‌تنیده شده‌اند. انبوهی از ادبیات پیرامون بحران کاپیتالیستی وجود دارد که اشاره به آنها، در اینجا ممکن نیست.[15] در مجموع می‌شود گفت که رقابتِ کاپیتالیستی و مبارزه طبقاتی، سرمایه را در جهت کاهش هزینه‌ها و/یا افزایش بارآوری تولید، از طریق افزایشِ ترکیب ارگانیکِ سرمایه می‌رانند؛ که آنهم به گرایش نزولی نرخ سود منتهی می‌شود[16]. این گرایش، «مهمترین قانون بنیادی» اقتصاد سیاسی، خود را در «بحرانِ اشباعِ انباشت» بیان می‌کند؛ [یعنی] فاصله مابین کالاهایی که وجود دارند (یا می‌توانند) تولید شوند و آنچه را که بازار می‌تواند جذب کند، عمیق‌تر می‌شود. اگر سرمایه‌داران نتوانند محصولات زراعی، صنعتی و خدماتی‌شان را بطور واقعی بفروشند ـ یا "از دستشان خلاص" شوند، نخواهند توانست به سود -یا «تحققِ ارزش»- دست یابند. آنها مقدار عظیمی از ارزش اضافی را

انباشت می‌کنند اما نمی‌توانند بازارهایی برای سرمایه‌گذاری این ارزش اضافی و تداوم سودآوری پیدا کنند. به این ترتیب، اگر تغییری در این وضعیت پیدا نشود، تشدیدِ قطبی شدنِ اجتماعی -که عارضه ویژه کاپیتالیسم است- موجب بحران می‌شود که معنایش کسادی، رکود، افول اقتصادی و خیزش‌های اجتماعی و جنگ است.

گلوبالیزاسیون، «اشباع انباشت» را سخت تشدید کرده است. از دهه ۱۹۷۰ که سرمایه، شروع به جهانی شدن نمود، تی.سی.سیِ نوپا توانست مداخله دولت در بازارِ کاپیتالیستی را دوُر بزند و برنامه‌های بازتوزیعی‌ای را که در نتیجه مبارزات گسترده فقرا و مردمان کارکُن، به نظام‌های قرن بیستمی تحمیل شده بودند، تضعیف کند. تمرکزِ زیاده از حد ثروتِ کره زمین در دستان چند نفر و شتابِ فقیرسازی و محروم‌گردانی اکثر انسانها، به آن معنی است که تی.سی.سی نمی‌تواند خروجی‌های مولدی برای تخلیه ارزش اضافه بی‌حدی که انباشت کرده، بیابد. سلسله لرزه‌هایِ اقتصاد جهانی، از بحران پزوی مکزیک در سال ۱۹۹۵ گرفته تا ذوب [سیستم] مالی آسیا در سالهای ۹۹-۱۹۹۷ و گسترش [این لرزه‌ها] به بسیاری از نقاط دیگر جهان، و بعد بحرانِ ورشکستگی و رکود سالهای ۲۰۰۱-۲۰۰۰، پیش‌درآمدی بر فروپاشی سیستمِ مالی جهانی در ۲۰۰۸ بودند. «رکود بزرک» که بدترین بحران، از دهه ۱۹۳۰ تاکنون بوده، به بحرانِ عمیقِ ساختاریِ اشباعِ انباشت، معرفی شده‌است. از آنجا که سرمایه انباشت شده سرمایه‌گذاری نمی‌شود، فشار بسیار زیادی، برای یافتن بازار، جهتِ تخلیه ارزشِ اضافی ایجاد می‌کند. گروههای کاپیتالیست بر دولت فشار می‌آورند تا فرصت‌های تازه‌ای برای سودآوری خلق کند. در نزدیکی قرن ۲۱، تی.سی.سی سه مکانیسم را برای تداوم انباشتِ جهانی، در شرایط اشباعِ انباشت بکار گرفت که عبارت بودند از: بورس بازی، چپاول دارایی‌های عمومی و انباشتِ میلیتاریزه‌ای که توسط دولت سازماندهی شده بود.

مقررات‌زدایی از موسسات مالی و ایجاد سیستم به هم پیوسته مالیِ جهانی، در دهه‌های اخیر، این امکان را به تی.سی.سی داده تا تریلیون‌ها دلار را در بورس‌بازی بریزد. موج های متوالی بورس‌بازی در کازینوی جهانی، از دهه ۱۹۸۰ به بعد، عبارت بودند از سرمایه‌گذاری در بازار جهانی نوظهورِ املاک، که به رُشد بادکنکیِ ارزش املاک در یک منطقه و متعاقب آن در سایر مناطق انجامید؛ بورس‌بازیهای کلان در بازار سهام، که به دوره هایِ رُشدِ انفجاری و ترکیدن حباب و از همه مهمتر، ترکیدن حباب دات کام[17] در ۲۰۰۱ انجامید؛ رشد فوق‌العاده صندوق‌های پوششی hedge funds[18]، بورس‌بازی در حوزه ارز و هر گونه مشتقاتِ قابل تصور -از قبیل سوآپ ها swaps[19] [بورس بازی در نوسانات نرخ سود] - [سرمایه‌گذاری در] «بازارهای آینده» futures markets[20]، [خریدوفروش] بدهی های وثیقه‌دار collateralized debt obligations[21]، معاملات هرمی asset pyramiding[22] و ترفندهای پانزی ponzi schemes[23].

کمکهای مالی خزانه‌داری آمریکا به بانکهای وال استریت، پس از رکود اقتصادی ۲۰۰۸ -که نتیجه بورس‌بازی در بازار مسکن بود- برای حمایتِ مالی از سرمایه‌گذاران منفرد و موسسات -از سراسر دنیا- صورت گرفت، این در حالی بود که بدهی خود ایالات متحده، توسط همین سرمایه‌گذاران جهانی بیمه شده بود. بنا به گزارش موسسه مالیِ دولت امریکا -که در سال ۲۰۱۱ منتشر شد- در فاصله سالهای ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۰، بانک مرکزی امریکا شانزده تریلیون دلار کمک مالی بلاعوض، بطور محرمانه به بانکها و شرکتهایی که حتی امریکایی نبودند پرداخت نمود. این تریلیون‌ها دلار -که بعنوان کمک مالی دریافت شده بودند- بعدا بسادگی توسط بانکها و سرمایه‌گذاران، در بورس بازیهای جدید، در بازارهای جهانی سرمایه‌گذاری شدند.

وقتی فرصتِ سرمایه‌گذاری در یک بخش از دست می‌رود، تی.سی.سی بسادگی بطرف بخش دیگری می‌چرخد تا انباشت اضافی‌اش را به آنجا سرازیر کند. آخرین بازار برای سرمایه اضافی، در زمان نگارش این مطلب (اواخر ۲۰۱۷)، سهامِ بخش تکنولوژی اطلاعات (آی تی) با قیمت های بیش‌ازاندازه گران بود؛ هرچند که بنظر می‌رسید بازارِ سهام مجموعا بشدت متورم بوده باشد. بازار دیگر، بیتکوین Bitcoin و سایر ارزهای مجازی crypto-currencies بود. سرمایه‌گذارانِ موسساتی - از جمله سرمایه‌گذاران بین‌المللی، بویژه صندوق های بورس‌باز پوششی hedge و اشتراکی mutual - از سال ۲۰۰۸ (یعنی

سال رکود بزرگ)، میلیاردها دلار به بخش تکنولوژی تزریق کردند و آنرا بصورت یک بازار بزرگ جدید، برای فعالیتِ سرمایه‌های اضافی، در رودرویی با رکود اقتصادی درآوردند. سرمایه‌گذاری در بخش آی.تی از ۱۷ میلیارد دلار در دهه ۱۹۷۰، به ۱۷۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۰ و به ٤۹٦ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰، در آستانه قرن ۲۱ و حباب دات‌کام رسید. اما بعدتر، پس از ۲۰۰۸، دوباره اوج تازه‌ای گرفت و تا اواخر سال ۲۰۱۷ تا ۷۰۰ میلیارد دلار بالارفت.[24]

شکاف مابین اقتصادِ مولد یا چیزی که رسانه‌ها از آن به نام «اقتصاد واقعی» نام می‌برند و «سرمایه مجازی» که اقتصاد مبتنی بر گردشِ پول است و هیچ پایه‌ای در کالاها یا فعالیت تولیدی ندارد، به یک سطح سرسام‌آور رسیده است. محصول ناخالصِ جهانی، یعنی ارزش کل کالاها و خدماتی که در سطح دنیا تولید می‌شوند، برای مثال در سال ۲۰۱۵ برابر بود با حدود ۷۵ تریلیون دلار در صورتی که معادل ۵٫۳ تریلیون دلار آن روزانه، بتنهایی در بازار ارز در گردش بود.[25] بازار مشتقات جهانی در یک حجم شگفت آور، معادل ۱٫۲ کوادریلیون quadrillion دلار برآورد شده‌است.[26]

اقتصادِ واقعی نیز با افزایشِ [واگذاری] اعتبارات به مصرف‌کنندگان و به دولت، بویژه در نیمکره شمالی و نیز بین لایه‌های جدیدِ اقشار میانی و شاغل و گروههای پُردرآمدِ نیمکره جنوبی، برای حفظِ تعادل در میزان خرج و مصرف [مردم]، نفس‌نفس‌زنان به حیاتش ادامه میدهد. در ایالات متحده، که از مدتها پیش، برای اقتصادِ جهانی در حکم «بازار آخرین مفرّ» market of last resort بود، بدهی‌های خانوارها [خصوصی] بیشتر از تقریبا همه تاریخ پساجنگ [دوم جهانی] است. در سال ۲۰۰۱ خانوارهای امریکایی حدود ۱۳ تریلیون دلار وام دانشجویی، بدهی به کارت اعتباری، وام اتوموبیل و وام مسکن داشتند[27]. در تقریبا تمام کشورهای عضو «سازمان همکاری و توسعه اقتصادی»[28] بدهی خانوارها به نسبت درآمدشان، به نحو بی‌سابقه‌ای بالارفته و از سال ۲۰۰۸ به این سو، این وضع مستمرا بدتر شده است.[29]

بعلاوه تی.سی.سی به غارت و چپاول منابعِ مالیِ عمومی روی کرد؛ و این از طریق تحمیل ریاضت اقتصادی، دریافت کمک‌های بلاعوض مالی، سوبسیدهای شرکتی، وامهای دولتی و بازار جهانیِ اوراقِ قرضه امکانپذیر شد. به این ترتیب دولتها توانستند ثروت را مستقیم و غیرمستقیم از مردم به تی.سی.سی انتقال دهند. بازار جهانی اوراق قرضه، بمثابه یک شاخص تعیین کُل بدهیِ دولتهای جهان، در سال ۲۰۱۱ به ۱۰۰ تریلیون دلار رسید.[30] دولتها، اوراق قرضه به سرمایه‌گذاران واگذار می‌کنند تا کسریِ بودجه دولتی را جبران کنند؛ بعلاوه [دولتها] به انباشتِ [بخش] خصوصی، سوبسید می‌دهند تا اقتصاد را براه بیاندازد و بعدتر باید این اوراق قرضه را (بهمراه سودش) براساس مالیات بر دستمزد فعلی و آتی طبقه کارگر بازپرداخت کنند. از اواخر قرن بیستم، درآمد دولتی حاصل از اوراق قرضه، دوباره بطرف [جیب] سرمایه‌گذارانِ اعتباردهنده چرخش کرد. از اینرو بازآرایی مالی دولت، در طول زمان، به انتقالِ ثروت از دست نیروی کار جهانی، به [جیب[سرمایه فراملیتی کمک کرده است؛ نوعی دست اندازی سرمایه فراملیتی به دستمزدهای آتی، و یک چرخش در جهت گذاردنِ مخارجِ بحران، بر روی دوش طبقات کارگر و مردمی.

در دنیای فاسدِ سرمایه مالیِ فراملیتی، بدهی و کسر بودجه هم به منابع تازه‌ای از بورس‌بازیِ مالی بدل شده‌اند؛ این به تی.سی.سی اجازه می‌دهد تا به چپاول و غارت بودجه عمومی بپردازد. دولتهایی که در پیامد «رکود بزرک» درمانده شدند، به انتشار اوراق قرضه روآوردند تا زنده بمانند؛ این امر به سرمایه‌گذاران فراملیتی اجازه داد تا سرمایه اضافی را به بازارهای بدهی دولت‌ها که خودشان ایجاد کرده‌بودند، بفرستند. دیگر زمان نگهداری چنین اوراق، آنهم تا پایان عمرشان، سپری شده است؛ [اوراق قرضه] توسط سرمایه‌گذارانِ فردی و موسساتی، در بازارِ بورس پُر تب‌وتابِ شبانه‌روزیِ جهانی، خریدوفروش می‌شوند و با شرط‌بندی مستمر، از طریق مکانیسمهایی مثل بورس‌بازی بر سر سوآپ‌ها (که ارزش‌شان را تغییر می‌دهند)، بازارِ اوراقِ قرضه را به یک سیستمِ قمار بی‌ثبات و پرنوسان و پرخطر برای سرمایه‌گذاران بدل کرده‌اند. مخلوطِ زهرآگینِ «امورمالی عمومی» و «سرمایه مالی فراملیتی» در این مرحله از کاپیتالیسم جهانی، جبهه جنگ جدیدی را فراهم آورده است که

در آن ثروتمندان جهان در حال اعلان جنگ، علیه فقرای جهان و طبقات کارگر هستند. شکل‌گیریِ مقاومت سراسری و جهانی، در برابر این غارت مالی، می‌رود تا به یک بخش مهم از داستانِ «دولت پلیسی جهانی» بدل شود.

چنین غارتگری مالی هنوز نمی‌تواند بحران اشباعِ انباشت را حل کند، بلکه اوضاع را در درازمدت وخیم تر خواهد کرد؛ زیرا انتقالِ ثروت از کارگران به تی.سی.سی، بازار را منقبض‌تر می‌کند. آمار سال ۲۰۱۰ نشان داد که شرکتهای امریکایی، جمعا، سالانه ۸/۱ تریلیون دلار پول سرمایه‌گذاری نشده در اختیار داشتند. همزمان با کاسته شدن سرمایه‌گذاری شرکتها، سود آنان تقریبا همه رکوردهای پیشین را شکست.[31] همینکه ما به قرن ۲۱ وارد شدیم، تمرکزِ عظیم سرمایه مالیِ فراملیتی، ثباتِ سیستم را بهم زد و کاپیتالیسم جهانی را به مرز راه‌حل‌های مالی راند؛ که نتیجه‌اش بی‌ثباتی بیشترِ بنیادی، در اقتصاد جهانی شد.

انباشت نظامی و انباشت از طریق سرکوب

هنوز مکانیسم دیگری نیز وجود دارد که اقتصاد جهانی را کنترل می‌کند و سیستم را بطرف یک دولت پلیسی جهانی به پیش می‌برد: انباشت نظامی. در حالیکه حقیقت دارد که نابرابریهایِ بی‌سابقه جهانی تنها از طریق اِعمال سرکوبِ بیشتر توسط سیستم‌های کنترلِ اجتماعیِ فراگستر و سرکوب قابل دوام است، همانقدر هم مشهود است که بدور از ملاحظات سیاسی، تی.سی.سی از جنگ، درگیری و سرکوب (بمثابه وسایل انباشت) منتفع می‌شود. از آنجایی که جنگ و سرکوبِ هدایت شده توسط دولت ها، بطور فزاینده‌ای به بخش خصوصی واگذار می‌گردد، منافع گروههای بیشتری ازسرمایه‌دارها ایجاب می‌کند تا به فضای سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیکی روی کنند که به ایجاد و تداومِ تقابل‌های اجتماعی دامن می‌زنند (مثل خاورمیانه) و سیستم‌های جنگی، سرکوب، نظارت و کنترلِ اجتماعی را توسعه می‌دهند. این باصطلاح جنگهایی که علیه مواد مخدر، تروریسم، مهاجرین و پناهجویان، و دستجات فقرا، تیره‌پوستان، و بطور کلی جوانان طبقه کارگر در جریان است، به همراه دیوارسازی‌های بین‌مرزی، تاسیس مراکز بازداشت مهاجرین، مجتمع‌های صنعتی زندان، سیستمهای نظارت توده ای، و گسترش نیروهای امنیتی-حفاظتی و گروه های مزدور خصوصی، همگی به منابع بزرگ سودآوری بدل شده‌اند.

یک نگاه کوتاه به سرخط خبرهای امریکا، در نخستین ماههای حکومت ترامپ، [روند] این انباشتِ نظامی را نشان می‌دهد. یک روز پس از انتخاب ترامپ، قیمت سهام شرکت Corrections Corporation of America، که بزرگترین شرکت خصوصی برای تاسیس مراکز بازداشت مهاجرین و زندان در آمریکاست، چهل درصد بالارفت؛ آنهم بخاطر قول انتخاباتی ترامپ، برای اخراج میلیونها مهاجر. قیمتِ سهامِ یکی دیگر از شرکتهای خصوصیِ معروف بنام گروه ژئو (Geo Group) که در رابطه با زندان و بازداشت مهاجرین کارمی‌کند، در سه ماهه اول رژیم ترامپ، سه برابر افزایش یافت. این شرکت ۲۵۰۰۰۰ دلار برای مراسم تحلیف ترامپ پرداخت نمود و سپس بعنوان پاداش، یک قرارداد ۱۱۰ میلیون دلاری، برای ساختن یک مرکز بازداشت و زندانِ جدید در کالیفرنیا گرفت.[32] بنا به گزارش پیمانکاران نظامی مثل Raytheon و Martin Lockheed، هر بار که درگیری‌های خاورمیانه اوج تازه‌ای می‌گیرد، قیمت سهام این شرکتها هم بالا می‌رود. در ساعاتی از روز ششم آوریل ۲۰۱۷ که موشکهای تاماهاوک tomahawk امریکایی مشغول بمباران سوریه بودند، بنابه گزارش شرکت سازنده این موشکها -یعنی Raytheon- ارزش سهام این شرکت، یک میلیارد دلار بالارفت. به همین ترتیب، برای ساختن دیوار معروفِ مرزیِ ترامپ (امریکا-مکزیک)، صدها شرکت خصوصی -از سراسر جهان- در مناقصه شرکت کردند.[33]

حمله ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، نقطه عطفی در شکل‌گیری «دولت پلیسی جهانی» بود. دولت امریکا از این حملات سود جست تا اقتصاد جهانی را نظامی کند. وقتی که این دولت و سایر دولتهای جهان، قوانینِ امنیتیِ سختگیرانه «ضدتروریستی» را تصویب می‌کردند، همزمان، مشغول افزایش هزینه‌های نظامی (باصطلاح «دفاعی») بودند. به عبارت دقیق‌تر، بودجه نظامی پنتاگون،

بین سالهای ۱۹۹۸ تا ۲۰۱۱، ٪۹۱ افزایش داشت؛ حتی جدا از تخصیص بودجه‌های جنگیِ ویژه، در همین دوره، [هزینه‌های نظامی] ٪۵۰ افزایش پیدا کرد. در دهه ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۱، سودِ صنایع نظامی، تقریبا چهار برابر افزایش داشت. در سطح جهانی، بودجه صنایع دفاع (نظامی، اطلاعاتی، دفاعی/ ملی-امنیتی) از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۵، معادل ٪۵۰ افزایش یافت؛ و از ۱٫۴ به ۲٫۰۳ تریلیون دلار رسید.[34] «جنگ علیه تروریسم»، افزایش هزینه‌های نظامی، سرکوب و ریاضتِ اجتماعی، عملکردِ ایدئولوژیک و سیاسیِ موازی و مشترکی را دنبال می‌کنند. آن یکی، سیستمِ کنترلِ اجتماعی جدید و ایجادِ دولت پلیسی جهانی را تحت نام امنیت قانونی می‌کند و این یکی، به دولتها اجازه می‌دهد تا جنبش‌های اجتماعی، مبارزاتِ مقاومتی و گروههای جمعیتی «نامطلوب» را« فعالیت های جنایت کارانه قلمداد کنند.

مدارهای انباشتِ قهرآمیزنظامی، فرصتهایی را برای انباشتِ سرمایه در سراسر جهان می‌گشایند؛ آنها یا از طریق دخالت مستقیم نیروی نظامی و یا از طریق قرارداد دولت با سرمایه مالیِ فراملیتی، بمنظور تولید و اجرای طرحهایِ مربوط به کنترلِ اجتماعی و جنگ، اقدام می‌کنند. از اینرو درگیری، سرکوبِ جنبش‌های اجتماعی و [تهاجم به] جمعیت‌های آسیب‌پذیر، در سراسر جهان، به یک استراتژیِ انباشت بدل شده‌اند؛ مستقل از آنکه چه اهداف سیاسی را دنبال می‌کنند. این نوع از جنگهای جهانیِ مستمر، می‌تواند جنگهایی با شدت کم یا زیاد، «ماموریتهای انسانگرایانه»، «عملیات مبارزه با مواد مخدر» «عملیات ضد جرم و جنایت»، عملیات جمع‌آوری مهاجرانِ فاقد مجوز [اقامت و کار] و غیره را شامل شود.

برای نمونه، در دهه‌های اخیر، تحولات نادری توانستند همانند باصطلاح «مبارزه با مواد مخدر»، در حمله کاپیتالیسم جهانی به مردم کارگر و تحت‌ستمِ امریکا، اینچنین تاثیرگذار باشند و با چنین صراحتی، انباشت از طریقِ سرکوب را بنمایش بگذارند. این جنگ، محوری را می‌سازد که حول آن برنامه وسیعِ انباشتِ نظامی و گلوبالیزاسیونِ کاپیتالیستی در مکزیک، کلمبیا، امریکای مرکزی و سایر جاهای نیمکره غربی شکل می‌گیرد. برای تی.سی.سی، این [جنگ] بمثابه یک ابزار چندشاخه، بمنظور انباشت اولیه و گلوبالیزاسیون کاپیتالیستی عمل می‌کند که مجتمع نظامی-صنعتی-امنیتی را به اصلاحات نئولیبرالی و نیز به سرکوب جنبش‌های اجتماعی ربط می‌دهد.[35] آنچنانکه در کتاب پرفروش میشل الکساندر، به نام «جیم کروی جدید»[36] آمده، جنگ مضحک علیه مواد مخدر در ایالات متحده، مکانیسمی برای محبوس کردنِ توده‌های افریقایی-امریکایی، چیکانو [لاتینوهای امریکایی] و نیرویِ کار سفیدپوستِ فقیری است که جزو جمعیت اضافی بحساب می‌آیند.

تاثیراتِ مخارجِ نظامی، از طریق رگهای بازِ اقتصاد جهانی که شامل شبکه کاملی از ساختارهای تولیدِ جهانی، خدمات و سیستم مالی می‌شود، امکان تشخیص ابعاد نظامی از غیرنظامیِ یک اقتصادِ جنگیِ جهانی را بطور فزاینده‌ای مشکل کرده‌است. از این نظر، برای دولت پلیسی جهانی، تحول تکنولوژی جدید -که با دیجیتالیزه شدن و آنچیزی که به انقلاب صنعتی چهارم معروف شده- اهمیت بسزایی یافته است. بخش تکنولوژی نیز هماکنون جزو مدرنترین بخش از گلوبالیزاسیونِ جهانی درآمده و دیجیتالیزه شدنِ کُل اقتصادِ جهانی را بجلو هدایت می‌کند.[37] کامپیوتر و تکنولوژی اطلاعاتی (CIT) اولین بار در سال ۱۹۸۰ معرفی شد و مبانی اولیه تکنولوژیک، برای پاگیری گلوبالیزاسیون را فراهم کرد. در سالهای بعد، امواج دیگری از تحولات تکنولوژیک صورت گرفتند که ما را به آستانه انقلاب صنعتی چهارم رهنمون نمودند؛ انقلابی که بر استفاده از ربوت‌ها، چاپگرهای سه بعدی، اینترنتی شدن همه چیز[38]، هوش مصنوعی، یادگیری ماشینی، بیوتکنولوژی و نانوتکنولوژی، کامپیوترِ کوانتوم و کامپیوتر از راه دور (cloud computing)، اشکال جدید ذخیره انرژی، وسایل نقلیه خودران، استوار است.

مارکس و انگلس (1978/1848) در مانیفست کمونیست صراحتا اعلام کردند که در جریان تغییرات سرسام‌آوری که کاپیتالیسم بهمراه خواهد آورد «هر آنچه که سخت‌جانند، دود خواهند شد».[39] اکنون اقتصاد جهانی بر لبه گذار به دوره بازسازیِ عظیم ایستاده است. در قلبِ این بازسازی، اقتصادِ دیجیتالی‌ای جای دارد که مبتنی بر تکنولوژی اطلاعاتیِ بمراتب پیشرفته‌تر، جمع‌آوری، پردازش و آنالیزِ داده‌ها و بکارگیریِ دیجیتالیزاسیون در همه عرصه‌های علوم جهانی، از جمله جنگ و سرکوب است. س.آی.تی انقلابی را در عرصه جنگ و چندوچونِ انباشتِ نظامی -که توسط دولت سازمان داده شده- بوجود

آورد؛ از جمله استفاده نظامی از تکتولوژیهای وسیع و جدید، و ادغام هرچه بیشتر انباشتِ بخش خصوصی با میلتاریزاسیون دولتی.

سیستم‌های جدیدِ جنگ و سرکوب، به کمکِ دیجیتالیزاسیون بسیار پیشرفته (از جمله سلاح‌های خودکاری که با آ.آی[40] کار می‌کنند، مثل وسایل نقلیه بدون سرنشینی که برای حمله و حمل‌ونقل استقاده می‌شوند، رُبات‌های سرباز، نسل جدید سوپردُرُن‌ها [هواپیمای بی‌سرنشین]، سلاح‌های میکروویو که فلجِ حرکتی می‌دهند، حملات سایبری و اطلاعاتی، شناسایی بیومتریک، سلاح بیولوژیک، داده‌کاوی دولتی و نظارت الکترونیکی جهانی، امکان ردّگیری و کنترل هر حرکتی را ممکن ساخته‌اند.[41] انباشتِ نظامی و انباشت از طریق سرکوب -که از پیش یک جایگاه مرکزی در کاپیتالیسم جهانی داشتند- می‌توانند با بهره‌گیری از تکنولوژیهای جدیدِ چهارمین انقلاب صنعتی، حتی بمراتب مهم‌تر شوند؛ آنهم نه تنها بعنوان وسایل تامین کنترل، بلکه بمثابه توسعه بازار برای انباشتِ اضافی، تا از این رهگذار، فروپاشیِ اقتصاد [کاپیتالیستی] را بتعویق بیاندازد.

دیجیتالیزاسیون، امکان تاسیس دولت پلیسی جهانی را فراهم کرده‌است. تی.سی.سی و دستگاههای دولتی در تلاشند تا راه‌حلی برای بحران اقتصادیِ انباشت و ساماندهیِ شرایط سیاسیِ بحرانِ ناشی از آن بیابند؛ شرایطی که با گستردگیِ شورشِ جهانی و قدرت بالقوه آن -که هنوز فعلیت نیافته- برای سرنگونیِ سیستم، مرتبط است. عملکردِ دوگانه انباشت و کنترلِ اجتماعی، خود را در میلیتاریزه کردن جامعه مدنی، و تلاقیِ کاربردِ نظامی و مدنی سلاح‌های پیشرفته، ردّیابی، امنیتی و سیستم‌های نظارتی، نشان می دهد.[42] نتیجه‌اش جنگهای مستمر و نه چندان شدید علیه اجتماعات شورشی است که با گسترش جنگ از مناطق فعال جنگی، به شهرها و مناطق روستایی -در سراسر جهان- پدیدار شده است.

بازسازیِ فضایِ سرمایه‌گذاری که به کمک دیجیتالیزاسیون تسهیل گردیده، با مفهوم «منطقه سبز جهانی» وصف شده‌است. «منطقه سبز» به منطقه تقریبا غیرقابل نفوذی در قلب بغداد اشاره دارد که در سال ۲۰۰۳، در جریانِ اشغالِ عراق، نیروهای اشغالگر امریکایی را در خود جا داد. مرکز فرماندهی اشغالگران و اِلیت منتخبِ عراقی، در آنجا سکونت داشتند تا از خشونت و هرج و مرجی که کشور را فراگرفته بود، در حفاظ باشند. در مناطق شهری، در سراسر دنیا، اکنون مناطق سبز ایجاد شده‌اند؛ آنهم از طریق ساختنِ دهکده‌ها و مناطق مسکونی برای «از ما بهتران»، که تردد در آنها برای همگان آزاد نیست و توسط درب و نگهبان، سیستمِ نظارتی، خشونتِ دولتی و خصوصی، محافظت می‌شوند. درون مناطق سبز جهانی، اِلیت و طبقه متوسطِ ممتاز و متخصصینِ حرفه‌ای، برای خود، خدماتِ اجتماعی، مصرفی و سرگرمیِ خصوصی فراهم نموده‌اند. آنها می‌توانند از طریق اینترنت و ماهواره‌هایی که تحت حمایت ارتش، پلیس و نیروهای امنیتیِ خصوصی قرار دارند، کار کنند و ارتباطات‌شان را [با همدیگر و دنیای بیرون] حفظ نمایند.

در بیرون از مناطق سبزِ جهانی، برای آنان که مستقیما با عوارضِ تهاجمِ نظامی درگیر نیستند، جنگ و محدودیتهای پلیسی، پدیده‌هایی عادی و سالم جلوه می‌کنند. «نظامی کردن تفریحات» یا بعبارتی تصویرسازی و حتی به زرق و برق آراستن جنگ و خشونت، آنهم به عنوان سرگرمی، از طریق فیلمهای هالیوودی و شوهای پلیسیِ تلویزیون، بازیهای کامپیوتری و کانالهای «خبری» شرکتهای خصوصی، بی‌تردید مظهرِ کاپیتالیسمِ سادیست هستند. اینها از حساسیت انسانها می‌کاهند و احساسِ رضایت و بی‌تفاوتی را در آنها می‌آفرینند. در فاصله مابین مناطق سبز و مناطق واقعا جنگی، مجتمع‌هایِ صنعتیِ زندان، محل‌های سرکوب و سیستم‌های کنترلِ مهاجران و پناهجویان، مناطق جرم و جنایتِ جماعت های طرد شده، مراکز پاکسازی اجتماعی فقرا و تدریسِ سرمایه‌داری قرار دارند. بخصوص رسانه‌های فراگستر و دستگاههای فرهنگیِ اقتصاد شرکتی، استعمارِ فکر ـ تحلیل بردن توانایی اندیشه نقاد و خارج از جهان‌نگریِ غالب ـ را هدف قرار داده‌اند. به این ترتیب یک فرهنگ نئوفاشیست، توسط میلیتاریسم، میسوژنی [زن‌ستیزی]، نرینگی افراطی و راسیسم در حال شکل‌گیری است. چنین

فرهنگی، فضای مناسبی برای رشد خشونتِ وسیع بوجود می‌آورد که غالبا کسانی را نشانه می‌گیرد که بلحاظ نژادی تحت‌ستم هستند یا به لحاظ تعلقاتِ قومی، مورد اذیت و آزارند و یا به زنان، فقرا و گروههای آسیب‌پذیر تعلق دارند.

چنین بنظر می‌رسد که ظهورِ اقتصادِ دیجیتالیزه شده و کدرشدنِ مرز مابینِ بخش نظامی و غیرنظامی، سه فراکسیون از سرمایه را در پروسه مُرکبِ بورس‌بازیِ مالی و انباشت نظامی ادغام کرده، که تی.سی.سی، میلیاردها دلار از انباشتِ اضافی سرمایه را در آن سرریز می‌کند تا از این طریق، شرط‌بندی بر سر فرصت‌های سرمایه‌گذاری در دولت پلیسی جهانی را بیمه کند.[43] سرمایه مالی، اعتبار لازم برای سرمایه‌گذاری در بخش تکنیک و تکنولوژیِ [مورد نیازِ] دولت پلیسی جهانی را فراهم می‌سازد. شرکتهای مربوطه، تکنولوژیهایِ دیجیتالِ جدیدی را که در اقتصاد جهانی اهمیت حیاتی دارند، توسعه داده و عرضه می‌کنند. از زمان افشاگری کارمند ناسا NASA، ادوار اسنودن، در سال ۲۰۱۳، سِیلی از افشاگری، پیرامون ساخت‌وپاختِ شرکتهای تکنیکی غول‌آسا با دولتهای امریکا و سایر دول، در خصوص برپاییِ دولت پلیسی جهانی، انتشار علنی پیدا کرد. مجتمع نظامی-صنعتی-امنیتی، از این تکنولوژی که برای تخلیه انباشت اضافی و کسب سود است، برای اعمالِ کنترل و سرکوبِ شورش‌های مردمی نیز بهره می‌گیرد. این بلوک از سرمایه فراملیتی، بر تاثیراتش بر اتاق‌های قدرت -در واشنگتن و سایر مراکز سیاسی، در سراسر جهان- به نحو چشمگیری افزوده است.

در غیاب تغییری که بسیج توده‌ها و مبارزات مردم، می‌تواند از پایین به سیستم تحمیل کند، بحران‌هایِ ماندگار خواهند توانست اقتصادِ دیجیتالی را با دولت پلیسی جهانی، برای همیشه ادغام کنند. انقلاب تکنولوژیکِ نوین چنین وعده می‌دهد که بر صفوف بشریتِ اضافی بیافزاید و نیز فشارهای رقابتی بیشتری را به تی.سی.سی تحمیل کند، به این ترتیب، تحمیل اشکالِ سلطه‌گرایانه و سرکوبگرانه بر طبقه کارگر جهانی، ضرورت بیشتری می‌یابد. هرچه اقتصاد جهانی به میلیتاریسم و درگیری وابسته‌تر شود، بشریت بیشتر به سمت جنگ هدایت میگردد و بیشتر بخطر می‌افتد. گلوبالیزاسیون کاپیتالیستیِ حاضر، یک کشش درونی به سوی جنگ دارد. از لحاظ تاریخی، جنگها، سیستم‌های کاپیتالیستی را از بحران بدر برده‌اند؛ به همانگونه که کمک کرده‌اند تا سیرِ توجه به تنش‌های سیاسی و مشکلاتِ مقبولیتِ رژیم، از مسیر اصلی خود منحرف شوند.

شبح فاشیسم قرن ۲۱

فاشیسم -چه در شکل کلاسیکِ قرن بیستمی و چه در اشکال نئوفاشیسمِ قرن بیست‌ویکمی‌اش- نوعی پاسخِ خاص به بحرانِ کاپیتالیستی است. ترامپیسم در ایالات متحده، برکسیت در بریتانیا، نفوذ فزاینده احزاب و جنبشهای نئوفاشیست و سلطه‌جو در سراسر اروپا و جهان، پاسخِ راستِ افراطی به بحرانِ کاپیتالیسم جهانی هستند. فاشیسم قرن بیست‌ویکمی، خصایص مشترکی با اجداد قرن بیستمی‌اش دارد؛ در عین حالی که، تفاوتهای اساسی هم بین‌شان موجود است. مهمترین‌اش این است که فاشیسم قرن ۲۰ سرگرم ادغامِ قدرت سیاسیِ ارتجاعی، با سرمایه ملی بود. بخشا به همین دلیل هم بود که سرمایه ملی آلمان و ایتالیا نتوانستند با سرمایه مالی سایر قدرتهای اروپایی -در جریان رقابت‌های امپریالیستی اواخر قرن ۲۰، بدنبال شکست آلمان در جنگ جهانی اول- رقابت کنند؛ نتیجتا وقتی در دهه ۱۹۳۰، بحران با تمام قدرتش از راه رسید، به یک راه‌حل فاشیستی روی کردند. در عوض، فاشیستم قرن ۲۱، درحال ادغام سرمایه فراملیتی با نیروهای ارتجاعی و سرکوبگر سیاسی است؛ که جلوه‌ای از دیکتاتوریِ سرمایه فراملیتی است. بهررو، در هر دو حالت، فاشیسم، پاسخی به بحرانهای ساختاریِ عمیقِ کاپیتالیسم است که نمونه‌اش را در دهه ۱۹۳۰ و در جریان بحران مالی ۲۰۰۸ دیدیم.

پروژه‌های فاشیستی‌ای که در دهه ۱۹۳۰ در آلمان، ایتالیا و اسپانیا بقدرت رسیدند و نیز آن دسته که در رسیدن بقدرت ناکام ماندند (مثل ایالات متحده)، یک هدف پایه‌ای را دنبال می‌کردند و آنهم درهم‌شکستنِ قدرتِ طبقه کارگر و جنبشهای سوسیالیستی بود. امروز، در امریکا، اروپا و سایر جاها، چپ و طبقه کارگرِ سازمانیافته، در ضعیف‌ترین نقطه تاریخی‌اش قرار

دارد. در چنین مواردی، بنظر می‌رسد که فاشیسم قرن ۲۱، از طریق گسترش دولت پلیسی، نوعی ضربه پیش‌گیرانه علیه اعتصابات طبقات کارگر و بسیجِ مقاومتِ توده‌ای است. بعلاوه فاشیسم قرن ۲۱، حذفِ اجباری بشریتِ اضافی را هدفِ مرکزی خود قرار داده است. دولتها نه تنها تلاش نمی‌کنند تا حقانیت خود را درمیان این جمعیتِ اضافی تحکیم کنند، بلکه بجایش به مکانیسمهای کنترل، از جمله مجرم قلمدادکردن فقرا و محرومین و حتی در مواردی، به نسل‌کُشی رویکرد نشان می‌دهند. همانطور که پیش‌تر آوردم، مکانیسمهای حذفِ جبری [قهری]، شامل مواردی مثل حبس توده‌ای، گسترش مجتمع‌های زندانِ صنعتی، ازدیاد کنترل پلیسی، تصویب قوانین ضدمهاجرت، و دستکاری فضای [اجتماعی] به طُرق جدید می‌شود؛ به این معنی که مناطق مسکونی حفاظت شده و نیز گتوها، توسط گاردهای امنیتی و سیستمهای نظارتیِ مجهز به تکنولوژی پیشرفته، فراگستر، پارامیلیتاریسم پلیسی و همچنین بسیج صنایع فرهنگی و دستگاههای ایدئولوژیک دولتی، در این جهت بکارگرفته می‌شوند تا چهره قربانیان کاپیتالیسم را بی‌عاطفه جلوه دهند و آنان را افراد خطرناک، فاسد و بلحاظ فرهنگی منحط معرفی کنند.

دیکتاتوریِ سرمایه فراملیتی، از طریق کنترل بر ابزارِ تولید فکری، رسانه‌ها، سیستم تحصیلی و صنایع فرهنگی، تواناییِ نویافته‌ای را برای رسیدن به سلطه سیاسی‌اش بکار می‌گیرد. نفوذ سرمایه و منطق آن، به درون فضای فرهنگی و اجتماعی، و در واقع، به درونِ دنیایِ زندگی‌مان بسیار عمیق‌تر و کامل‌تر شده است. استراتژیهای بازاریابی شرکتها، بر سیاست‌زدایی، از طریق دست‌کاری اشتیاق و میلِ‌جنسی استوار است؛ خطر این کار این است که گلایه‌ها و امیدهایِ به یاس نشسته مردمِ حذف شده، بجای بسیجِ عمومی و طرح درخواستهای سیاسی‌شان از سیستم، به سوی خُرده مصرف‌گرایی و پرواز در رویا و فانتزی، هدایت شود. مکانیسمهایِ هژمونیِ فرهنگی، با نظارت همه جانبه و تکنولوژیهای کنترلِ اجتماعی، احتمالا به پروژه های فاشیستی قرن ۲۱ اجازه خواهند داد تا بمراتب بیشتر روی سرکوب انتخابی -بجای سرکوب عمومی- تمرکز کنند؛ مگرآنکه یک شورشِ برخاسته از پایین، بطور جدی، حاکمیت تی.سی.سی را تهدید کند. سیستمهای متکی بر حبس توده‌ای و مناطق مسکونی سبز، احتمالا جایگزین اردوگاه های کار اجباریِ فاشیسم قرن بیستمی خواهند شد. اَشکالِ جدید کنترلِ اجتماعی و اِعمال سلطه ایدئولوژیک، مرزها را مخدوش می‌کنند؛ بنحویکه این احتمال هست که با یک نئوفاشیسم قانونی و عادی‌شده‌ای روبرو شویم که دربرگیرنده نهادهای نمایندگی رسمی، قانون اساسی، احزاب سیاسی و انتخابات باشد؛ ولی در عین حال، این سیستمِ سیاسی، شدیدا توسط سرمایه فراملیتی و نمایندگانش کنترل می‌شود و هر مخالفت تهدیدآمیز برای سیستم، اگر که نابود نشود، خنثی می‌گردد.

پروژه‌های فاشیستی قرن ۲۱ در جستجوی سازماندهی پایگاه‌های توده‌ای، در درونِ بخش‌های تاریخا ممتازِ طبقه کارگر جهانی هستند؛ مثل کارگران سفید در نیمکره شمالی، و لایه های متوسط در نیمکره جنوبی. یعنی آنهایی که با ناامنی فزاینده دست به گریبانند و با شبح سقوط به پایین روبرو هستند. این پروژه‌های [فاشیستی]، همانند اجداد قرن بیستمی‌شان، بهنگام بروز بحرانِ کاپیتالیستیِ حاد به مکانیزمهای روانی‌ای روی می‌کنند که ترس و اضطراب شدید اجتماعی را بسمت قربانیان بی‌تقصیر مثل کارگران مهاجر، مسلمانان و پناهندگان ساکن امریکا و اروپا هدایت می‌کنند. نیروهای راست افراطی اینکار را از طرق زیر انجام می‌دهند: [دامن زدن] به مجموعه ای از مباحثات بیگانه‌ستیزی، [تبلیغ] ایدئولوژیهای مغشوش‌کننده که متکی بر برتری نژادی/فرهنگی هستند، ایده‌آلیزه کردن گذشته و پردازش افسانه‌وار آن، ترسیم عصر طلایی (millennialism) و یک فرهنگ نظامی و نرینه‌گرا که حتی جنگ، خشونت اجتماعی و سلطه را عادی و حتی خوش آب و رنگ جلوه می‌دهد.

فاشیسم قرن بیستمی در آلمان و ایتالیا کمی مزایای مادی بهمراه داشت؛ از جمله اشتغال و دستمزدهایِ اجتماعی برای بخشی از طبقه کارگر؛ هرچند که در بیرون از گروههای منتخب، [فاشیسم] مشغول نسل‌کشی بود. چه در امریکا و چه در سایر مناطق، هم اکنون امکان کوچکی برای فراهم کردن چنین مزایایی وجود دارد؛ بنابراین «دستمزدِ فاشیسم» صرفا جنبه

روانی خواهد داشت. به این معنی، ایدئولوژی فاشیسم قرن بیست‌ویکمی پُرابهام و غیرعقلایی خواهد بود و وعده امنیت و بازگردانی ثبات، بیشتر جنبه احساسی خواهد داشت تا عقلانی. پروژه [فاشیستی] قادر به تشخیصِ تفاوتِ مابین حقیقت و دروغ نیست؛ نیازی هم به اینکار ندارد.[44] گفتمان عمومی رژیم ترامپ، عوام فریبی و ناسیونالیسم است که هیچ ارتباطی با سیاستهای واقعی‌اش ندارد. سیاست اقتصادی ترامپ، در همان اولین سال ریاست جمهوریش، بر مقررات‌زدایی متمرکز بود؛ نوعی له‌کردن دولت قانونمند [ملی]، آنهم از طریق کاهش هزینه‌های اجتماعی، تخریب بقایای دولت رفاه، خصوصی‌سازی، معافیت مالیاتی برای شرکتها و ثروتمندان، گسترش سوبسیدهای دولتی به سرمایه؛ و خلاصه نئولیبرالیسمی که تحت تاثیر هورمونهای استروئیدی، قوی و عضلانی بمیدان آمده بود.

یک شرط اساسی برای فاشیسم قرن ۲۰ و نیز برای هر شکلی از فاشیسم قرن بیست‌ویکمی، گستراندن جنبش‌های فاشیستی به جوامع مدنی و ادغام همزمانِ آنها با قدرت سیاسیِ ارتجاعیِ درونِ دولت است. بیادبیاوریم که جامعه سیاسی و مدنی در یک وحدت‌اند؛ بدون وجود یک مراوده متقابل و فعال مابین ایندو، هیچ پروژه با ثبات یا هژمونیک شکل نخواهد گرفت. در ایالات متحده، جنبشهای فاشیستی، در جریان گذار به قرن حاضر، سریعا در جامعه مدنی و سیستم سیاسی رشد کردند؛ آنهم از طریق جناح راست حزب جمهوریخواه. ترامپ نشان داد که چهره جذابی برای تقویت و جسارت بخشیدن به نیروهای نامتجانس نئوفاشیست است؛ از نژادپرستان سفیدپوست، ناسیونالیستهای سفید، میلیشیا، و نئونازیست‌ها و کوکلس کلان‌ها گرفته تا سوگند خوردگان به قانون اساسی، جنبش وطن‌پرستان، بنیادگرایان مسیحی و گروههای متعصب ضدمهاجر. اینها از طریق لاف‌زنی‌های امپراتوری ترامپ، بیانات پوپولیستی و ناسیونالیستی‌اش و گفتمان علنا راسیستی -که بخشا بصورت مهاجرستیزی، ضدیت با مسلمانی، و بیگانه‌ستیزی ابراز می‌شود- بوجد می‌آیند. اینان آنقدر یکدیگر را تقویت کرده‌اند که مشابهش را نمی‌شود در دهه‌های گذشته دید. آنها جاپایی در کاخ سفید ترامپ، دولت و حکومت‌های محلی سراسر کشور بدست آورده‌اند.[45] پارامیلیتاریسم به درون بسیاری از این سازمانها راه پیدا کرده و با نهادهای سرکوبگرِ رژیم درهم آمیخته است.

دیدن فاشیسم قرن بیست‌ویکمی بمثابه یک تحول سیاسی، آنهم خارج از رشدِ باصطلاح «متعارف» سرمایه جهانی، آنهم در دوره بحران حاد حاضر، اشتباه است. ترامپیسم و جنبش‌های راست افراطی، خواهان گسست از گلوبالیزاسیون کاپیتالیستی نیستند؛ برعکس، آنها نمودی از همکاسه شدن مجدد نیروهای سیاسی [راست]، در هنگام تعمیق بحران هستند. علیرغم بیانات ناسیونالیستی و پروتکشنیسم [حمایت از صنایع داخلی و ملی]، ترامپیسم و جنبش‌های مشابه در اروپا و سایر نقاط جهان، نه تنها راه‌حلی برای خروج از بحران نیستند، بلکه تجسم زشت دیکتاتوریِ نوپای تی.سی.سی هستند. بقول استراتژیست بزرگ پروسی، کارل ون کلاسویتز (Carl von Clausewitz) «جنگ ادامه سیاست، با استفاده از وسایل دیگر است». ترامپیسم و بدرجاتی سایر جنبشهای راست افراطیِ سراسر جهان، ادامه گلوبالیزاسیونِ کاپیتالیستی است، اما با بکارگیری وسایل دیگر؛ بعبارتی، از طریق گسترش دولت پلیسی جهانی و بسیج نئوفاشیستی.

فاشیسم قرن بیست‌ویکمی و دولت پلیس جهانی ترکیبی است از وحدت سه جانبه [الف] راست‌افراطی و نیروهای سلطه‌طلب و نئوفاشیست در جامعه مدنی، [ب] نیروهای مرتجع درون دولت، و [ج] سرمایه فراملیتی، بویژه سرمایه مالی بورس باز، مجتمعِ نظامی- صنعتی-امنیتی و صنایع استخراجی؛ و هر سه اینها، بنوبه خود، به سرمایه تکنولوژیک و دیجیتال، وابسته و درهم‌تنیده هستند. مجتمع صنایع استخراجی و انرژی باید جوامعی را کوچ بدهد و منابع طبیعی‌شان را ضبط کند؛ همین امر باعث می‌شود تا از نئوفاشیستها حمایت کند و از اقدامات سرکوبگرانه‌شان پشتیبانی نماید. انباشتِ سرمایه در مجتمع نظامی-صنعتی-امنیتی، به جنگهای بی‌پایان و سیستم‌های سرکوبگر وابسته است. انباشتِ مالی، حتی مستلزم ریاضت بیشتر است که تحمیل کردنش، از طریق مکانیسمهای اقناعی اگرچه ناممکن نیست اما دشوار است.

اینکه چگونه در ایالات متحده، این سه بخش از سرمایه توانستند با دولت و نیروهای پارامیلیتاریستی گردهم‌بیایند، در جریان عملیاتِ ضدشورش علیه فعالین بومی و متحدین‌شان که در اعتراض به لوله‌کشی داکوتا Dakota Access Pipeline دست به تظاهرات مسالمت‌جویانه زده بودند، بوضوح نشان داده می‌شود. در سال ۲۰۱۶، در منطقه‌ای نزدیک Standing Rock Sioux، در داکوتای شمالی، کنسرسیومی از بانکها، شامل Wells Fargo، Bank of America و بزرگترین کمپانی های نفت و گاز Fortune 500 oil and gas و کمپانی Energy Transfer Partners تصمیم به کارگذاری یک لوله در منطقه داکوتا کردند و برای این منظور یک شرکت امنیتی بنام تایگرسوآن TigerSwan -که در اصل پیمانکار پنتاگون و دولت امریکا در رابطه با جنگهای خاورمیانه بود و از نیروی مسلح مزدور تشکیل می‌شد- را استخدام نمودند. تایگرسوان متهم بود که در هماهنگی با کمپانی‌ها، و نهادهای مبارزه با جرایم محلی، فدرالی و دولتی -از جمله نیروهای گارد ملی- کارزارِ ضدشورشی‌ای را علیه تظاهرکنندگان سازمان داده بود. تایگرسوان با «جنگجوهای جهادیست» نامیدن تظاهرکنندگان و «میدان جنگ» نامیدن محل تظاهرات، اظهار داشت: «آماده‌کردن میدان جنگ از نظر اطلاعاتی و تهاجمی، و ایجاد هماهنگی فعال بین عوامل اطلاعاتی و امنیتی، هم اکنون بعنوان یک روش اثبات شده، برای به شکست کشاندن اعتراضات خط لوله شناخته شده است».

زرادخانه «کمتر مرگ‌زا»ی دستگاه عمومی و خصوصیِ ضدِشورش، عبارت بود از گلوله‌های پلاستیکی، ساچمه‌ای، بلندگوهای صوتی LRAD، ماشین‌های آب‌پاش، سگ‌های تربیت‌شده ضدشورش، هواپیماهای شکارچیِ بدون سرنشین، تصویربردارهای کلان، پخش ضداطلاعات و عملیات روانی (psyops).[46]

اگرچه تجربه تلخ Standing Rock یک مطالعه موردیِ وحشتناک، در خصوص پارامیلتاریزه کردن «دولت پلیس جهانی» بود، اما بکارگیری عملیات مشابه، علیه جنبش‌های عدالت‌طلبِ اجتماعی، در سراسر جهان، بصورت روتین درآمده است.

فاشیسم قرن بیست‌ویکمی، در عصر کنونی کاپیتالیسم جهانی، نباید بمثابه یک پروژه ملت-دولت فهمیده شود. این نکته مهمی است چرا که در بحث‌های اخیری که حول نئوفاشیسم در جریان است، تنها روی چنین محوری تمرکز می‌کنند و بعلاوه تاکید می‌شود که ناسیونالیسم یک جنبه اصلی از فاشیسم است.[47] حتی گفتمان ناسیونالیستی حاضر، در میان گروههای راست افراطی، کاملا سیاسی-ایدئولوژیک است؛ تا آنجا که محتوای برنامه نیروهای راست افراطی -مثل ترامپیسم و دیگرانی که درصدد تصاحب قدرت دولتی هستند- صراحتا جهانی و نه ملی است؛ حتی در شرایط متغیرِ بحران و فروپاشی هژمونی [امریکا]. گروههای نئوفاشیست در جوامع مدنی -مثل ناسیونالیست‌های سفید در امریکا- ممکن است که یک برنامه ملی را برای مصرف داخلی‌شان ترویج کنند، اما این گروههای اجتماعیِ مدنی، به اراده خودشان قادر نیستند به فاشیسم، به مثابه یک سیستم بدل شوند. برای ظهور فاشیسم، همانطور که پیش‌تر بحث شد، لازم است تا این گروهها با سرمایه و دولت ادغام شوند. تابحال تی.سی.سی منافعی در ناسیونالیسم اقتصادی نیافته است.

مباحث کلاسیک و همچنین مباحث اخیری که حول فاشیسم در جریان است، بر توسعه نظامی ملی تاکید دارند. اما هم بلحاظ تحلیلی و هم مفهومی درست‌تر آن است که بجایش از دولت پلیسی جهانی سخن بگوییم. نظم جهانی، بمثابه یک مجموعه واحد، بطور فزاینده‌ای سرکوبگرانه و سلطه‌گرانه شده و شکل های ویژه‌ای از دولتهای ملیِ غیرمعمولی و سیاستهای ملی -که نمونه‌اش فاشیسم قرن ۲۱ امی است- بر پایه تاریخ، نیروهای اجتماعی و طبقاتی، شرایط سیاسی و وضعیت مقطعی منطقه‌ای و ملی در حال توسعه است. در عین حال، میلتاریزه شدن شهرها، سیاستها و فرهنگ، در کشورهایی مانند امریکا و اسرائیل، همچنین، گسترش جنبش‌های نئوفاشیستی در امریکای شمالی و اروپا، ظهور رژیم‌های سلطه‌گر در ترکیه، فیلیپین و هندوراس، را نمی‌توان از درگیری آنها در شبکه جنگهای جهانی و انباشت جهانی میلیتاریزه یا اقتصاد جنگی جهانی تفکیک نمود. قدرتهای موجود در سیستم بین‌المللی، باید کنترل اجتماعی را امن کنند و از نظم جهانی در هر قلمرو ملیِ خاص دفاع نمایند تا خودِ نظم جهانی بخطر نیافتد.

ما نباید از این واقعیت غافل شویم که یک دولت پلیسی جهانیِ در حال گسترش، بمنظور سرکوب مخالفتها و حفظ کنترلِ اجتماعی، با تناقضاتی به پیش برده می‌شود که در حال تحلیل‌بردنِ کاپیتالیسم جهانی هستند. اگر سیستم خوب عمل می‌کرد، نیازی به جنگ یا دولت پلیسی جهانی نبود. [ظهور] ترامپیسم و سایر راست‌گرایان افراطی، سلطه‌طلب و نئوفاشیست در سراسر جهان باید بمثابه واکنشی در برابر شورش جهانی طبقات مردمی و کارگران دیده شوند. سرکوبِ جنبش وال‌استریت، جنبش «جان سیاهان مهم است» Black Lives Matter، حافظین آبِ لوله کشی داکوتا Dakota Access Pipeline water protectors ، و سایر جنبشهای اجتماعی و مبارزات مردمی، در سالهای اخیر در ایالات متحده، نشان از شکستگیِ فزاینده [سیستم] کنترل و تحلیل رفتن هژمونیِ گروه حاکم دارد. در خارج از امریکا، از فروپاشی مالی ۲۰۰۸، یک شورش جهانی علیه تی.سی.سی در حال گسترش است. برای آنکه بتوانیم از کثرت مبارزات پراکنده و خودجوش فراتر برویم، بیش از هر زمان دیگری به احیای نقد مارکسیستی از کاپیتالیسم جهانی و بحران‌هایش نیاز داریم.

پانویس‌ها:

---

[1] Accumulation Crisis and Global Police State, William I. Robinson, 2018 لینک دسترسی (م)

[2] ویلیام رابینسون WILLIAM I. ROBINSON متولد 1959 و استادِ جامعه‌شناسی در دانشگاه کالیفرنیا، سانتاباربارا است که تمرکز و تخصص‌اش روی اقتصاد سیاسی، گلوبالیزاسیون، ماتریالیسم تاریخی و تاریخ امریکای لاتین است. معرفی کوتاهی از او، از زبان خودش موجود هست. بعلاوه، مقالات متعدد وی در وب سایت دانشگاهی او و نیز ویکی‌پدیا در دسترس علاقمندان قرار دارد. لیست کتابهای او عبارتند از: Promoting Polyarchy (1996), Transnational Conflicts (2003), A Theory of Global Capitalism (2004), Latin America and Global Capitalism (2008), and Global Capitalism and the Crisis of Humanity (2014). بعضی از مصاحبه ها (از جمله با Truthout) و سخنرانیهای او از جمله «اسراییل خاورمیانه و سیاستهای امریکا (سلسله گفتار)» «بحران کاپیتالیسم جهانی» «کاپیتالیسم جهانی و بحران بشریت» «بشریت در بحران جهانی» «پلیسی سازی کاپیتالیسم جهانی: بحران و کنترل اجتماعی» «کاپیتالیسم جهانی و فاشیسم قرن بیستم» «کاپیتالیسم جهانی و جنگ مستمر» «کاپیتالیسم و خصوصی سازی تحصیلات دانشگاهی» در یوتیوب موجودند. (م)

[3] *Monopoly Capitalism* (1966), Paul Baran and Paul Sweezy لینک دسترسی (م)

[4] از نقطه‌نظر مارکس، «تولید کاپیتالیستی صرفا تولید کالا نیست، بلکه ماهیتا تولید ارزش اضافه است». بخشی از ارزش اضافه را سرمایه‌دار بمصرف می‌رساند، بخش دیگر را بصورت سرمایه بکار می‌اندازد و بخشی را «انباشت» می‌کند. بنابراین «انباشت» بخشی از ارزش اضافی است که مصرف نشده و به سرمایه بدل نگردیده است. تئوری «انباشت سرمایه» یکی از مباحث پایه‌ای برای درک نقد اقتصاد سیاسی مارکس است. برای آگاهی بیشتر به کاپیتال، ج ۱، ف ۲۵ و ۳۲ مراجعه کنید. لینک دسترسی (م)

[5] Baran PA and Sweezy PM, Monopoly Capitalism: An Essay on the American Economic and Social Order. New York, NY: Monthly Review Press. 1966: 213

[6] surplus humanity واژه‌ای است که عموما برای زاغه‌نشینان شهری بکار برده می‌شود. جهت کسب اطلاعات بیشتر به کتاب حاضر، بویژه صفحه ۱۷۵ مراجعه کنید. (م)

[7] برای اطلاع بیشتر به مقاله رابینسون در 2004 مراجعه کنید.

[8] see, e.g., Gramsci A (1957) The Modern Prince and Other Writings. New York, NY: International Publishers

[9] coercive domination and consensual domination

[10] Robinson WI (2014) Global Capitalism and the Crisis of Humanity. New York, NY: Cambridge University Press

[11] همانجا

[12] (see, e.g., Foster JB, York R and Clark B (2011) The Ecological Rift: Capitalism's War on the Earth. New York, NY: Monthly Review Press; Moore JW (2015) Capitalism in the Web of Life: Ecology and the Accumulation of Capital. London: Verso. Obryn M (2015) $100 trillion global bond bubble poses "systemic risk" to financial system. GoldCore, 31 March. (accessed 18 February 2018) لینک دسترسی

[13] Oxfam (2017) An economy for the 99% (Oxfam briefing paper, January 2017). (accessed 18 February 2018) لینک دسترسی

[14] Davis M (2007) Planet of Slums. London: Verso

[15] but see: summary discussion and references in Robinson, 2014, Chapter 4; Kliman A (2011) The Failure of Capitalist Production: Underlying Causes of the Great Recession. London: Pluto; Radical Perspectives on the Crisis

[16] Marx K (1978/1894) Capital, Vol. III (excerpt). In: Tucker RC (ed.) The Marx-Engels Reader (2nd ed.). New York, NY: W. W. Norton

[17] Dot-com Bubble یک حباب اقتصادی بود که در خلال سالهای ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۰ رُخ داد. موضوع از این قرار بود که در طی این سالها ارزش سهام اینترنت و شاخه‌های مرتبط با آن در بازارهای بورس بسیار بالارفت. دلیلش هم این بود که شرکتها دریافته بودند که اگر یک پیشوند «-e» به ابتدای نام خود ویا یک پسوند «دات کام» به انتهای نام خود بیفزایند، بهای سهام آنها در بازار افزایش می‌یابد! پس از روشن شدن دلیل رشد کاذب قیمت سهام این شرکتها، این رشد بادکنکی یا حُبابی ترکید. لینک دسترسی به اطلاعات بیشتر. (م)

[18] این صندوق‌ها که به «صندوق پوشش ریسک» هم معروفند، توسط شرکتهای حرفه‌ای اداره و مدیریت می‌شوند و سرمایه‌گذاران آن موسساتی مثل صندوقهای بازنشستگی، بنگاه‌های دانشگاهی و یا افراد بسیار متمول هستند. در ایران به اینها "صندوق های تامین سرمایه گذاری" هم می‌گویند. لینک دسترسی به اطلاعات بیشتر. (م)

[19] یک نوع از مشتقات است که هدفش تنظیم ریسک مالی است. در سوآپ قراردادی مابین طرفین منعقد می‌شود بدون آنکه پولی ردوبدل شود. در واقع پرداخت، به آینده محول می‌شود و منوط به شرایط ویژه است. (م)

[20] «بازارهای آینده» محلهایی برای مبادله یا خرید و فروش «قراردادهای آینده» هستند. قرارداد آینده نوعی قرارداد مالی است که در آن خریدار و فروشنده توسط اوراق قرضه معامله می‌کنند. لینک دانستنی برای کسب اطلاع بیشتر. (م)

[21] CDO نوعی محصول مالی است که پولهای نقد را در صندوقی جمع می‌کند و بعد آنها را به بخش های مختلف تقسیم می کند و به سرمایه‌گذاران می‌فروشد. لینک دسترسی به اطلاعات بیشتر. (م)

[22] لینک دسترسی به اطلاعات بیشتر. (م)

[23] لینک دسترسی به اطلاعات بیشتر. (م)

[24] Federal Reserve Bank of St. Louis (2017) Private fixed investment in information processing equipment and software [graph compiled from U.S. Bureau of Economic Analysis]. (accessed 23 October 2017) لینک دسترسی

[25] McLeod G (2014) Forex market size: A traders advantage. DailyFX, 24 January. (accessed 158 February 2018) لینک دسترسی

[26] Maverick JB (2015) How big is the derivatives market? Investopedia, 27 May. (accessed 18 February 2018) لینک دسترسی

[27] Oyedele A (2015) Americans have $12.58 trillion in household debt – here's what it looks like. Business Insider, 17 February. (accessed 18 February 2018) لینک دسترسی

[28] The Organisation for Economic Co-operation and Development

[29] OECD (2015) Household debt. (accessed 18 February 2018) لینک دسترسی

[30] Obryn M (2015) $100 trillion global bond bubble poses "systemic risk" to financial system. GoldCore, 31 March. (accessed 18 February 2018) لینک دسترسی

[31] *The Economist (2016) The problem with profits. The Economist, 26 May. (accessed 18 February 2018)* لینک دسترسی

[32] Le V (2017) Private prisons are making millions by helping to deport longtime immigrant-Americans – and they're positively gleeful about it. America's Voice, 9 August. Available (accessed 18 February 2018) لینک دسترسی

[33] Robinson WI (2017a) Global capitalist crisis and Trump's war drive. Truthout, 19 April. (accessed 18 February 2018) لینک دسترسی

[34] همانجا

[35] Gilber J (2011) To Die In Mexico. San Francisco, CA: City Lights; Hristov J (2014) Paramilitarism & Neoliberalism. London: Pluto; Paley D (2014) *Drug War Capitalism*. Oakland, CA: AK Press

[36] Alexander M (2012) The New Jim Crow. New York, NY: The New Press

[37] see, e.g., Srnicek N (2017) Platform Capitalism. Cambridge: Polity

[38] Internet of Things. لینک دسترسی برای کسب اطلاعات بیشتر.

[39] Marx K and Engels F (1978/1848) The Communist Manifesto. In: Tucker RC (ed.) The Marx-Engels Reader (2nd ed.). New York, NY: W. W. Norton

[40] AI-powered automated weaponry. آ. آی مخفف هوش مصنوعی artificial intelligence است. لینک دسترسی به مقاله بسیار جدیدی در این مورد. (م)

[41] see, e.g., Graham S (2010) Cities Under Siege: The New Military Urbanism. London: Verso

[42] همانجا

[43] Robinson WI (2017b) The next economic crisis: Digital capitalism and global police state. Telesur, 16 October. Available (accessed 18 February 2018) لینک دسترسی

[44] Robinson WI (2014) Global Capitalism and the Crisis of Humanity. New York, NY: Cambridge University Press, esp. Chapter 5

[45] Robinson WI (2017c) From Obama to Trump: The failure of passive revolution. Telesur, 13 January. (accessed 18 February 2018) لینک دسترسی

[46] Brown A, Parrish W and Speri A (2017) Leaked documents reveal counterterrorism tactics used at Standing Rock to "defeat pipeline insurgencies". The Intercept, 27 May. (accessed 18 February 2018) لینک دسترسی

[47] Paxton RO (2004) The Anatomy of Fascism. New York, NY: Vintage; for discussion, see Chase-Dunn C and Skornik J (2017) The global Right and the world revolutions of 1917 and 20xx. Paper presented at Global Studies Association meeting, Berkeley, June 14–16, 2017